

ادبیات تطبیقی؛ سهم ادیبان در فرایند جهانی شدن

حسن اکبری بیرق¹

حجت پویان²

مریم اسدیان³

تاریخ دریافت: 1390/6/21 - تاریخ پذیرش: 1390/8/28

چکیده

تعامل فرهنگی ملت‌ها از اصلی‌ترین پیامدهای ارتباطات - از دیرباز تاکنون - بوده است و «زبان» که از عناصر اصلی فرهنگ است در این تعامل همواره نقشی اساسی داشته است. هر ملتی با ادبیات - چه کهن و چه نو - خود شناخته می‌شود و در تعاملات میان سرزمین‌های گوناگون «ادبیات» هر تمدنی نماینده‌ی آن و «زبان» آن واسطه‌ی ارتباط است. ادبیات دغدغه‌ی مشترک همه‌ی ملل است و در نتیجه چنین ادبیاتی مرزهای ملی و بومی را پشت سر گذاشته و وارد عرصه‌ی بین‌المللی شده، جانشینی برای ادبیات ملی و بومی می‌گردد و بدین ترتیب تمامی ملل را به هم پیوند می‌زند. آنچه در ادبیات جهانی اهمیت دارد شناخت ادبیات «دیگری» است که به دنبال آن می‌توان ظرفیت‌ها و توان‌مندی‌های ادبی خود را با دیگری سنجید و به اشتراکات ادبی و فرهنگی دست یافت، چراکه اساساً ادبیات هر ملتی ممزوجی از فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌هایی است که بعضی از آن‌ها ریشه در فرهنگ دیگر کشورها دارد و این مسئله، خود، نوعی گام- برداشتن به سمت شناخت نمادهای مشترک ادبی برای دسترسی به ادب جهانی است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، ادبیات جهانی، ادبیات تطبیقی، نقد تطبیقی، جهانی شدن

۱. دانشیار و عضو هیأت علمی دانشگاه سمنان؛ h.akbaribeiragh@gmail.com

۲. کارشناس هنر گروه مطالعات فرهنگ و ارتباطات مرکز ملی مطالعات جهانی شدن؛ pouyan@globalization.ac.ir

۳. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه

دنیایی که بشر پس از قرن‌ها فلسفه‌ورزی، تفکر و کنش آفریده است به‌سان غولی است که از شیشه بیرون جهیده و قصد بازگشت هم ندارد و همچون داستانی است که در برابر آفریننده و نویسنده‌ی خود ایستادگی می‌کند و سر آن ندارد که از طرح قصه‌نویس پی‌روی کند. آدمی تمدنی آفریده و متنی نوشته و اینک خود متحیرانه به تفسیر آن نشسته است.

در فرایندهای مدرنیته و مدرنیزاسیون، کوتاه‌زمانی، بشر می‌پنداشت مصنوع دست او، که روزگاری محیط بر وی بود، اکنون محاط بر آن است و آنچه در گذشته مقهور آن بود تحت ضبط درآورده است؛ اما این رویا دیری نپایید و زمان زیادی لازم نبود آدمی دریابد که مسئله به این سادگی نیست و آرمان سلطه بر طبیعت که شعار مدرن‌ها بود (برت 1369: 118) تا تحقق فاصله‌ها دارد. آنچه واقع شده بود بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن بود که به تصور درآید چراکه انسان جدید که هم‌چون خواب‌گردی، نادانسته و گاه ناخواسته، دست به کاری سترگ زده چنان ید تصرف خود را بر تمامی شئون عالم افکنده بود که دنیای بدین پهناوری را به ده‌کده‌ای تبدیل کرده بود. دنیا بر اثر اختراعات و اکتشافات کوچک و بزرگ انسان رنگ‌وبویی دیگر گرفته بود. این نوآوری‌ها گرچه ظاهری مادی داشت اما انتزاعی‌ترین و معنوی‌ترین مقوله‌های انسانی را تحت تأثیر قرار داده بود که مهم‌ترین آنها «فرهنگ» بود.

از دهکده‌ی جهانی گفتیم که در آن نقل و انتقال هرچیز، از کالاهای تجاری تا اقلام فرهنگی و فکری، با سرعتی حیرت‌انگیز انجام می‌گیرد. اما نکته آن است که این انتقال سریع و آسان چندان کار رابطه و تفهیم و تفاهم را روان نساخته، تا جایی که صاحب‌نظری در این باره بر آن است که «واقعۀ مهم در آغاز قرن بیست و یکم ظهور ناگهانی مثلث دهشتناک هویت - فرهنگ - ارتباطات است» (ولتون، 1378: 3) و «واقعیت جدید قرنی که آغاز می‌شود این است: اطلاعات ایجاد ارتباط نمی‌کند» (13).

پرواضح است که انتقال دادن لزوماً به معنی ارتباط برقرار کردن نیست و فناوری‌هایی که محصولات دنیای جدیدند، با همه‌ی سازوکارهای ارتباطی نیرومند، به‌تنهایی نمی‌توانند و نتوانسته‌اند بار سنگین این مسئولیت را به دوش بکشند. در چنین هنگامه‌ای به‌نظر می‌رسد باز هم باید دست به دامان ادبیات شد؛ فراورده‌ی بشر که گذشته از اقناع حس زیبادوستی آدمی، همیشه، در کار برقراری ارتباط میان یکایک انسان‌ها و اقوام و ملل بوده است.

به‌گمان ما در دوران مدرنیسم و پسامدرنیسم و جهانی‌شدن می‌توان شانی ارتباطی - فرهنگی برای ادبیات و متفرعات آن قائل شد؛ در دورانی که دو مؤلفه از سه ویژگی مهم آن فرهنگ و ارتباطات است. جهانی‌شدن اولاً و بالذات سه مؤلفه دارد: 1. حضور فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی، 2. ظهور بازارهای جهانی و 3. سهولت مهاجرت و به‌تبع آن انتقال فرهنگ‌های گوناگون به مناطق متفاوت جهان.

پرواضح است تبادلات فرهنگی و ارتباطات انسانی در کانون پدیده‌ی جهانی شدن قرار گرفته است و چه وسیله‌ای کارآمدتر و با نفوذتر از هنر و ادبیات و شعر و داستان در این وادی!

بیان مسئله

برای اینکه بتوان پرده از روی نقش تعیین‌کننده‌ی ادبیات در فرایند جهانی شدن برداشت ناگزیر باید در این مجال اندک تنها به جنبه‌ای از جوانب این مقوله‌ی کثیرالاضلاع پرداخت. براین اساس در جستار پیش رو از ادبیات تطبیقی و ادبیات جهانی سخن می‌رود و برای آن جای‌گاهی در گفتمان جهانی شدن تعیین و تعریف خواهد شد. نخست نگاهی گذرا بر معنا و مبنای جهانی شدن.

گرچه واضح است که تعریف و تحدید مفاهیم، به‌ویژه در علوم انسانی، نه تنها پرتوی بر مسئله نمی‌افکند بلکه بر ابهامات مفهومی می‌افزاید، برای جلوگیری از درافتادن به دام اشتراکات لفظی لازم است ابتدا برخی تعاریف پدیده‌ی جهانی شدن یا جهانی‌سازی نقل شوند. با آنکه جهانی شدن تا حدودی هم‌چون پدیده‌ای محسوس و عینی است، بر سر تعریف آن میان متفکران توافقی به چشم نمی‌خورد. فرهنگ‌نامه‌های جدید فرانسوی از 2007 اندیشه‌ی جامعه‌شناسی را در برابر Globalization قرار دادند و معادل آن را Mondialisation، که بیشتر به معنای حریم اقتصادی جهانی شدن است، به کار گرفتند که دقیقاً عبارت است از «توسعه بی‌سابقه مبادلات تجاری و معاملات مالی در فضایی به وسعت همه کره زمین» (برای این تعریف و تعاریف دیگر: Bartelson 2000؛ تافلر 1376).

جهانی شدن یا جهانی‌سازی، پدیده‌ای انکارناپذیر در عالم امروز است و با پیش‌رفت‌های روزافزون بشری به‌ویژه در عرصه‌ی علوم، فناوری، ارتباطات و اطلاعات، حمل‌ونقل و... درارتباط است. جهان هرروز بیش‌ازپیش به سوی تحقق تدریجی این امر گام بر می‌دارد. اصطلاح «جهانی شدن»، در گذشته، چونان اصطلاحی جدی و علمی کمتر مورد توجه و کاربرد بود و عمدتاً از اواسط دهه‌ی 1980 هم‌چون اصطلاحی علمی استفاده شد. به نظر رابرتسون به مفاهیم جهانی شدن بیشتر پس از انتشار کتاب مک‌لوهان، اکتشافاتی در ارتباطات، 1960، توجه شده است. جهانی شدن درحقیقت یکی از مراحل پیدایی و گسترش تجدد و سرمایه‌داری جهانی است که سابقه‌اش به قرن پانزدهم باز می‌گردد (سوئیزی 1381: 7).

«جهان‌گستری» قدمتی طولانی در تاریخ دارد و اشخاص، دولت‌ها و مکاتب بسیاری (چون کورش، اسکندر، رومیان، مارکسیسم، سرمایه‌داری و...) درصدد جهانی کردن حکومت یا اندیشه‌ی خود بوده‌اند. ادیان الهی نیز همواره ادعای جهان‌شمولی داشته‌اند و خود را به زمان و مکان خاصی محدود نمی‌کرده‌اند (واترز 1379: 31). اما در عصر جدید به علل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این پدیده معنا و نمود دیگری یافته و بدان‌جا منجر شده است که آن را به فشردگی زمان و مکان (کاستلز،

هاروی، ویلیامز)، وابستگی عمومی (والرشتاین، فرانک)، یک پارچگی سیستم (الجابری، تافلر) و... تعریف می کنند (الویری 1382).

ضرورت و اهمیت

موضوع و بحث ادبیات تطبیقی، ماهیت و کارکرد(های) آن با اینکه در جهان غرب پیشینه‌ای طولانی دارد و دانش‌رشته‌ای مدون و شناخته است و گروه‌های تخصصی بسیاری در مراکز دانشگاهی و پژوهشی گوناگون بر روی آن کار می‌کنند لیکن در کشور ما هنوز چندان که باید شناخته و رایج نیست و به-تازگی برخی گروه‌های ادبیات - فارسی و غیرفارسی - بدان اقبال نشان داده و محدود منابعی هم در این زمینه فراهم آمده است. اما این بحث نمی‌تواند و نباید به همین حد محدود بماند؛ لزوم معرفی بنیادین و به‌ویژه نقش‌های کاربردی آن در مباحث فرهنگی، به‌طور عام، و بحث جهانی‌شدن و مسائل فرهنگی - هنری دخیل و وابسته بدان، به‌طور خاص، که فتح بایی در طرح مباحث و موضوعات تخصصی تر این حوزه باشد و پایه‌ای جهت مطالعات کاربردی و راهبردی بعدی (در حوزه‌های فرهنگ‌پژوهی تطبیقی و...) قرار گیرد تدوین جستار حاضر را ضرورت بخشیده است.

روش

بنا بر ماهیت موضوع و هدفی که جستار حاضر - دست‌کم در مرحله‌ی کنونی - دنبال می‌کند لزوماً مطالعات بنیادین و کتابخانه‌ای، بیشتر بر اساس منابع اولیه و کلاسیک، روش اصلی پژوهش کنونی بوده است.

ادبیات جهانی

فرهنگ از عناصر مهم و اساسی در روند شتابان جهانی‌شدن است. والرشتاین جهانی‌شدن را بیشتر پدیده‌ای اقتصادی می‌داند اما متفکرانی چون مک‌لوهان نگاهی فرهنگی به جهانی‌شدن دارند. مک‌لوهان از دیدگاه جامعه‌شناسی ارتباطات به‌واسطه‌ی انتقال عنصر فرهنگی به محتوای فرهنگ اهمیت می‌دهد. در این ره‌یافت بر جهانی‌شدن فرهنگ تأکید می‌شود و تمرکز بر مشکلات و مسائلی است که فرهنگ همگن‌ساز متکی بر رسانه‌های جمعی برای هویت‌های ملی ایجاد می‌کند. با این حال جهانی‌شدن فرهنگ، به‌لحاظ کیفی، پدیده‌ای کاملاً متفاوت با تعاریف و مفروضات جهانی در خصوص ذات فرهنگ و انسانیت

است. براساس مباحث گیدنز و رابرتسون، در عصر کنونی، جهانی‌شدن همانا افزایش خودآگاهی و بازتاب‌پذیری در مقابل تغییرات اقتصادی و فناورانه است (Giddens 1990; Robertson 1994).

جهانی‌شدن باعث یکسان‌سازی فرهنگ‌ها می‌شود و تفاوت‌های موجود در این زمینه را از بین می‌برد، همان‌گونه که بسیاری از مراحل و فرایندهای وفق‌دهنده مانند پیوندزنی، کلان‌شهرگرایی (سلیقه‌ای از فرهنگ «دیگری» و علاقه‌ی شرکت و حضور در فرهنگ دیگری که متعلق به خود هم نیست) (Hannerz 1990)، جهان‌محلی، زیرقدرت مردم بومی و محلی (یعنی همان انطباق سر و ته کنش‌های کلی‌شده در بافت محلی) را به وجود آورده است. حتی برخی بر این باورند که این نظام جهانی باعث به‌وجودآمدن فرهنگی جهانی می‌شود که تمام این مقولات را یک‌جا درون خود جای می‌دهد.

این روی‌کرد به فرهنگ از آن‌جا شکل می‌گیرد که «نگاه تمامیت‌خواهانه به مسائل جمعی (تک-صدایی فرهنگی) نگاهی است که در آن، چندگانگی و تنوع جایی ندارد؛ همان‌گونه که در یک قلمرو نمی‌توان بیش از یک دولت را تصور کرد، نمی‌توان بیش از یک گرایش سیاسی و یک هویت فرهنگی را تحمل کرد».

تعامل فرهنگی ملت‌ها از اصلی‌ترین پیامدهای ارتباطات - از دیرباز تاکنون - بوده است و «زبان» که از عناصر اصلی فرهنگ است در این تعامل همواره نقشی اساسی داشته است. هر ملتی با ادبیات - چه کهن و چه نو - خود شناخته می‌شود و در تعاملات میان سرزمین‌های گوناگون «ادبیات» هر تمدنی نماینده‌ی آن و «زبان» آن واسطه‌ی ارتباط است. «ادبیات»، چه به معنای هرآنچه در دایره‌ی فرهنگ می‌گنجد، مانند موسیقی و نمایش و سینما و رقص و شعر و داستان (Literature) و چه آنکه به معنای شعر و نثر فاخر باشد یعنی «مجموعه‌ی آثار مکتوبی که بلندترین و بهترین افکار و خیال‌ها را در عالی‌ترین و بهترین صورت‌ها تعبیر کرده باشد» (زرین‌کوب 1369: 6) از مهم‌ترین عناصری است که در تعاملات فرهنگی میان کشورها و ملت‌ها دستخوش تأثیر و تأثر می‌شود.

ادبیات دغدغه‌ی مشترک همه‌ی ملل است و در نتیجه چنین ادبیاتی مرزهای ملی و بومی را پشت سر گذاشته و وارد عرصه‌ی بین‌المللی شده، جانشینی برای ادبیات ملی و بومی می‌گردد و بدین ترتیب تمامی ملل را به هم پیوند می‌زند. مسائلی که «ادبیات جهانی» را شامل می‌شوند باید از نوع مسائلی باشد که مردم جهان را به هم نزدیک کند. از این جهت است که اصطلاح ادبیات جهانی از «ادبیات ملی» جدا می‌شود؛ در لفظ ادبیات ملی، ادبیات دارای قلمرو سیاسی - جغرافیایی، زبانی و فرهنگی خاصی است. محض نمونه می‌توان از ادبیات ایتالیایی نام برد که در آن کلیه‌ی آثاری را که به این زبان پدید آمده‌اند بخشی از ادبیات ملی قلمداد می‌کنند و پژوهش در آن‌ها هم به مباحث ادبیات ملی مربوط می‌شود.

گوته⁴ را اولین کسی می‌دانند که مفهوم ادبیات جهانی را بسط و گسترش داد اما سابقه‌ی این اصطلاح به پیش از گوته باز می‌گردد. چنانکه هردر⁵ پژوهش‌های خود را درباره‌ی ادبیات جهان، به‌ویژه ادبیات شرق، در کتاب «صدای ملت‌ها و سرودها» (1778-1779) ارائه کرده (شیمل 75-1374: 619) و پس از او روکرت⁶ در این باره می‌گوید: «شعر جهانی زبان آشتی جهانیان است» (Rückert 2010: 314). بعدها، ویلاند⁷ از ادبیاتی صحبت کرد که برای «انسان جهانی»⁸ نوشته شده باشد؛ منظور وی از انسان جهانی در حقیقت مردم جهان بود. پس از او لسینگ⁹ این اصطلاح را رواج داد. شاید بتوان کتاب «ناتان دانا» اثر لسینگ را از اولین زیربناهای ادبیات جهانی نامید. ولی برای لسینگ این دوره (یعنی دوره‌ی ادبیات جهانی) هنوز شروع نشده بود. لسینگ که در این زمان در تئاتر شهر هامبورگ به کار اشتغال داشت سعی داشت تا «تئاتری ملی» برای هامبورگ و برای آلمانی‌ها بنا کند، زیرا برآن بود که ما آلمانی‌ها هنوز «یک ملت» متحد نیستیم و این همت و کوشش را خود «رؤیایی شیرین» نام نهاده بود.

گوته اصطلاح ادبیات جهانی را تغییر ماهیت داد. او در 31 ژانویه‌ی 1827 در گفت‌وگو با اکرمان - دوست و منشی‌اش - به‌جای ادبیات اروپا اصطلاح «ادبیات جهان» را به‌کاربرد و گفت:

«من دوست دارم که به سایر ملل نگاه کنم و توصیه می‌کنم دیگران هم این کار را بکنند. امروزه ادبیات ملی مفهوم چندانی ندارد؛ عصر ادبیات جهانی آغاز شده است و هرکس باید برای سرعت بخشیدن به تحقق آن سهم خویش را ادا کند» (Eckermann 1975: 173).

گوته اصطلاح ادبیات جهان را به‌جای ادبیات اروپا به‌کارگرفت چرا که در عصر او کسانی همچون جوزپه ماتزینی¹⁰ با مقاله‌ی «ادبیات اروپا» (1829) و هالم¹¹ در دو اثر معروف خود «تاریخ مشروطه‌ی انگلستان» (1827) و «دورنمای وضعیت اروپا در قرون وسطی» (1828) از انسجام و وحدت ادبیات اروپا سخن می‌گفتند و اروپا به اتحادیه‌ای تبدیل شده بود که سنت ادبی مشترکی داشت. اما در این میان گوته که ترکیب‌هایی همچون «جهان‌وطن»¹²، «ارتباط جهانی»¹³ و «آموزش جهانی»¹⁴ را در آثار خود بسیار به‌کار می‌برد (Corbineau-Hoffmann 2004: 19) از ادبیاتی سخن می‌گفت که مرز و حد

۴ -Johann Wolfgang von Goethe (۱۷۴۹-۱۸۳۲ م.)

۵ -Johann Gottfried Herder (۱۷۴۴-۱۸۰۳ م.)

۶ -Friedrich Ruckert (۱۸۱۸-۱۸۶۶ م.)

۷ -Christoph Martin Wieland (۱۷۳۳ - ۱۸۱۳ م.)

۸- homme du monde

۹ -Gotthold Ephraim Lessing

۱۰ -Giuseppe Mazzini (۱۸۰۵-۱۸۷۳ م.)

۱۱- Hallam

۱۲ -Weltbürger

۱۳ - Weltkommunikation

۱۴ -Weltbildung

جغرافیایی نداشت. او بر این باور بود که پژوهش‌گر ادبی کتاب‌هایی را که بدان‌ها علاقه دارد با معیارهای زیبایی‌شناسانه انتخاب می‌کند نه بر اساس ملیت و قومیت نویسنده‌های آن‌ها. این نظر بی‌شک درمقابل تخصص‌گرایی افراطی در مطالعات ادبی بود که مانع فهم کلیت و اساس دانش ادبی می‌شد. گوته درباره‌ی مجموعه‌ای از آثار ارزش‌مند و کتابخانه‌ای از شاه‌کارهای ادبیات جهان سخن می‌گفت و از این طریق دانش بومی و محلی را به نقد می‌کشید تا جایی که چنین مطرح کرد که منتقدان خارجی از منتقدان داخلی برترند (یوست 1387: 37).

می‌توان گفت گوته اصطلاح «ادبیات جهانی» را صیقل داده، به مفهوم امروزی آن نزدیک‌تر ساخت. گوته بر آن بود که «ادبیات جهانی» باید از روحی فراملی و فرامیهنی سرچشمه گرفته باشد تا این روح فراملی بتواند آن را خلق کند. روحی که در چارچوب مسائل و مشکلات ملی و میهنی و قومی و محلی اسیر و گرفتار باشد هرگز نمی‌تواند به مسائل و مشکلات جهانی فکر کرده و راه‌حلی برای آن‌ها بیابد یا «ادبیات جهانی» خلق کند. وی در آثار خود به‌صراحت از ادبیات جهانی و یکی‌شدن ادبیات تمام ملل در آینده‌ای نزدیک سخن می‌گوید و بیان‌گر این نکته است که چنین ادبیاتی به‌زودی به وجود خواهد آمد و این امر با توجه به سرعت روزافزون بشر در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و... اجتناب‌ناپذیر است.

گوته آگاهانه دریافته بود که جهان رو به تغییر دارد و ادبیات ملی از طریق ترجمه می‌توانست به حوزه‌ی ادبیات جهانی وارد شود و بدین‌گونه همچون دیگر مصادیق جهانی‌شدن منجر به درک متقابل و تأثیر در جوامع شود.

اندکی پس از آنکه گوته به ویژگی‌های ادبیات جهانی اشاره کرد، نقد مدرن که نه‌تنها بر ارتباط میان ادبیات ملل گوناگون بلکه بر منشأ منابع و ارزش‌های ذاتی آثار تمرکز دارد متولد شد (Wellek 1965). پاسخ به این سؤال که ادبیات جهانی چیست در ابتدا بسیار پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسد: ادبیات جهانی، ادبیاتی ناشی از کل جهان؛ اما این شمول مشکلات خاص خود را دارا است (Birus 2000) که از جمله می‌توان به وجود تعاریف متفاوت از آن اشاره کرد:

1. ادبیات جهانی یعنی ادبیات کل جهان. پس تاریخ ادبیات جهانی به‌مثابه‌ی مجموعه‌ای خواهد بود از تاریخ ادبیات ملل گوناگون که در کنار یک‌دیگر کلیت واحدی آفریده‌اند.

2. ادبیات جهانی همچون گزیده‌ای از بهترین آثاری است که در ادبیات ملل خلق شده و بنابراین نوعی نگرش تلفیقی به آن آثار است.

3. ادبیات جهانی به‌منزله‌ی کلّ محصولات ادبی ملت‌هایی گوناگون است که به‌نحوی دارای هم-سانی‌ها و ارتباط متقابلند» (Galik 2000).

همچنین این پرسش‌ها نیز در دامنه‌ی آن طرح می‌شوند: آیا ادبیات جهانی، محض نمونه، فقط ادبیات اروپایی است؟ پاسخ بدین پرسش‌ها ما را به پرسش دیگری می‌رساند که آیا باید به تجدید نظری در مفاهیم ادبیات جهانی رسید (Birus 2000).

آنچه در ادبیات جهانی اهمیت دارد شناخت ادبیات «دیگری» است که به دنبال آن می‌توان ظرفیت‌ها و توان‌مندی‌های ادبی خود را با دیگری سنجید و به اشتراکات ادبی و فرهنگی دست یافت، چراکه اساساً ادبیات هر ملتی ممزوجی از فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌هایی است که بعضی از آن‌ها ریشه در فرهنگ دیگر کشورها دارد و این مسئله، خود، نوعی گام برداشتن به سمت شناخت نمادهای مشترک ادبی برای دست‌رسی به ادب جهانی است.

از طرفی براساس جزیی‌نگری در فرایند جهانی می‌توان گفت که در این میان کشورها فردیت ادبی خویش را حفظ خواهند کرد و از فردیت توان‌مند خود برای پرکردن بخشی از ادبیات جهانی استفاده خواهند کرد؛ یعنی هر کشور می‌تواند با حفظ ادبیات خود و بهره‌گیری از عناصر ممتاز مختص خود گوشه‌ای از ادب جهانی را شکل دهد. همچنین علاوه بر مبادلات ادبی و همچنین حفظ فردیت در فرایند جهانی‌سازی ادبیات، ادب تطبیقی افق‌های جدید ادبی را نیز برای جامعه‌ی جهانی به ارمغان خواهد آورد چراکه از نگره‌های متعدد و متنوع خلق ایده‌هایی جدید به‌وقوع خواهد پیوست و پویایی مستمر ادبیات را به همراه خواهد داشت. نکته‌ی مهم دیگر ظرفیت اساسی ادبیات تطبیقی است که در مقایسه با ادبیات ملی بیشتر قادر است خود را با نظریه‌های جدید ادبی بالاخص در حوزه‌ی نقد همراه کند (خراسانی 1388).

ادبیات تطبیقی؛ راهی به سوی جهانی‌شدن ادبیات

چنان‌که گفته شد ادبیات جهانی در مقابل ادبیات ملی شکل می‌گیرد و از این جهت باید گفت

ادبیات جهانی، دریچه‌ای به روی ادبیات ملی می‌گشاید تا در عرصه‌ی جهانی ابراز وجود کند و همین امر سبب می‌شود که از یکسان‌سازی فرهنگ و ادبیات با اثرپذیری از ادبیات سلطه کاسته شود. حتی امروزه می‌توان از ضرورتی جدید سخن به میان آورد. منظور آموزش ادبیات ملی با توجه به ادبیات جهانی و جایگاه ادبیات هر ملتی در این عرصه است (فیروزآبادی 1390).

از این رو برخی براین باورند که «ادبیات جهانی مجموعه‌ای از آثار ادبیات ملی نیست بلکه بیشتر با ترجمه نسبت دارد و آثاری بدون مرز را در بر می‌گیرد». در اینجا است که ادبیات جهانی در پیوندی ناگسستنی با یکی از شاخه‌های نقد ادبی جدید قرار می‌گیرد: ادبیات تطبیقی؛ تاجایی که برخی گفته‌اند «درک مفهوم ادبیات جهانی، پیش‌شرط ورود به ادبیات تطبیقی است» (یوست 1387) و حتی گروهی

ادبیات تطبیقی را با ادبیات جهانی یکی می‌کنند: «بهتر است از لفظ ادبیات تطبیقی دوری کنیم و مفهوم علمی ادبیات جهانی را به‌جای آن بگذاریم» (Strich 1957: 23).

باید این نکته را به‌خاطر داشت که امروزه بسیاری ادبیات جهان را مساوی ادبیات اروپا یا اروپامحور می‌دانند که به کشورهای فرانسه، انگلستان و آلمان محدود می‌شود. این امر ناشی از آن است که فرایند جهانی‌شدن با همگون‌سازی و درنهایت منحل کردن تکثر زبان‌های محلی موجود در قالب زبانی واحد در ادبیات ظاهر شده است. گسترش و شمول هرچه‌بیشتر زبان انگلیسی، درمقام زبان معیار جهانی در دهه‌های گذشته، رفته‌رفته این واقعیت را نمودار ساخته است که ادبیات امروز برای بقای خود ناچار از سرسپردگی به سنت آنگلوساکسن است.

به‌رسمیت‌شناخته‌شدن تکثر موجود در جهان، تنها، ظاهری است که در بطن خود یک‌دست کردن و واحدسازی مجموعه مصادیق جزئی را به‌دنبال دارد. در ادبیات هم چنین وضعی را شاهدیم؛ ازسویی در سال‌های اخیر شاهد اقبال شدید به سنت‌های ادبی پیرامونی یعنی سنت امریکای لاتین، افریقا و شرق دور (و چه‌بسا در سال‌های آتی خاورمیانه و خاصه ادبیات عرب) بوده‌ایم که به‌رسمیت‌شناخته‌شدنشان به‌واسطه‌ی مهر تأیید قلب ادبیات یعنی اروپا بوده است. اما این تنها صورت ظاهری ماجرا است. صورت دیگر آن کاهش چشم‌گیر زبان‌های محلی و میل هرچه‌بیشتر به استفاده از زبان انگلیسی است، که این خود، نشان‌گر میل ادبیات پیرامونی برای به‌رسمیت‌شناخته‌شدن ازسوی جهان مرکزی (اروپا) است. زبان‌های محلی، اصلی‌ترین عناصر حامل سنت، رو به زوالند و ظاهراً سنت‌های موجود ادبی برای بقای خود باید از صافی زبانی واحد عبور کنند.

در این حال ادبیات تطبیقی، که فراتر از رشته‌ای دانشگاهی به‌شمار می‌آید، با نگاهی فراگیرتر از دنیای دانش به ادبیات می‌نگرد و درواقع ادبیات تطبیقی بوم‌شناسی انسان‌گرایانه و جهان‌نگری ادبی و مظهر تجلی فرهنگی ملت‌ها است. متفکران منتقدی چون ژوست و گیلی ادبیات تطبیقی را گونه‌ای «کیش جهانی» می‌دانند و براین‌اساس است که وقتی محققان کارهای پژوهشی اساسی را در این زمینه بر عهده می‌گیرند همه‌ی تفاوت‌ها و اختلاف‌های فکری و فرهنگی را نادیده می‌انگارند و هنر وسیله‌ی ایجاد هماهنگی جهانی تلقی می‌شود. از پیامدهای آن وسعت‌بخشیدن به ادبیات قومی - ملی، ایجاد تعادل، تعامل و برابری فرهنگی است که موجب نزدیکی ملت‌ها و اقوام به یک‌دیگر می‌شود و چه‌بسا منجر به وحدت ملی و وحدت نسبی عالم انسانی می‌شود (زرین‌کوب 1369: 46). از این جهت باید گفت ادبیات تطبیقی بخش نرم‌افزاری جهانی‌سازی در حوزه‌ی فرهنگ است و می‌تواند از طریق ایده‌ی ادبیات جهانی نقش عمده‌ای در فرایند جهانی‌شدن در معنای عام آن بازی کند.

ادبیات تطبیقی را شاخه‌ای از ادبیات، به‌طور عام، و نقد ادبی، به‌طور خاص می‌دانند. این شاخه درواقع میدان برخورد زبان‌ها و فرهنگ‌ها و ملیت‌های گوناگون است و بیان مفهومی دقیق از این شاخه - ی ادبی که گردآورنده‌ی تمامی آرا و نظریات ادیبان باشد کاری است بس دشوار؛ زیرا پژوهش‌گران

کشورها بنا بر تعریفی که از ادبیات تطبیقی نزد خود دارند، این علم برای هر کدام از آن‌ها مفهومی خاص می‌یابد. ادبیات تطبیقی بیشتر در آثاری به زبان‌های گوناگون مطرح می‌شود اما وجود تطبیق در آثار به یک زبان هم امری بعید نیست و این امر زمانی تحقق می‌یابد که آثار به یک زبان نوشته شده از فرهنگ‌ها و ملیت‌های متفاوتی برخوردار باشند یا به بررسی تطبیقی عنصر ادبیات در حوزه‌ی یک زبان بپردازند. محض نمونه وجود تأثیر و تأثر میان نقاشی و ادبیات یا وجود ارتباطی مؤثر میان فیلم و ادبیات یا بالعکس و...

تطبیق‌گرایان ادبی با توجه به اینکه این شاخه ماهیتی بین‌المللی و فرازبانی دارد باید مهارت درک زبان‌های متنوع را داشته باشند تا در پژوهش‌های خود به مشکل برخوردند، همچنین آشنایی با متون ادبی و نقد ادبی و گاه تاریخ ادبیات و در نتیجه تسلط بر آن‌ها امری ضروری است. زیرا در نظر گرفتن دو یا چند رشته به‌طور هم‌زمان یا یک روی‌کرد در دو زبان متفاوت از ضرورت صلاحیت‌های بالای علمی و زبانی در پژوهش‌گر حکایت می‌کند.

نقد تطبیقی در واقع مطالعه‌ای است بینا فرهنگی از طریق آثار ادبی که بهترین نماد و نمود هر حوزه‌ی تمدنی‌اند. بنابراین اگر بنا است بین میراث ادبی دو قوم مقایسه و تطبیقی انجام گیرد باید برخوردی فرهنگی بین دو تمدن در گذشته یا حال وجود داشته باشد. این برخورد می‌تواند بر اثر روابط جغرافیایی، تاریخی یا حتی نظامی ایجاد شده باشد. مثلاً مناسبات فرهنگی عمیقی که میان ایران و هند و اعراب و کشورهای آسیای میانه وجود دارد یا ارتباط تمدنی مابین یونان و روم، و اروپا و امریکا باعث شده است که آثار ادبی مشابهی در این جوامع و اقوام آفریده شود. کشف رمزوراز این همانندی‌ها و دادوستدها برعهده‌ی نقد تطبیقی است. ارتباط فرهنگی مابین اقوام و ملل می‌تواند موجب خلق اسطوره‌های مشابه و روایت‌های همگون از داستان حیات بشری گردد و رسوخ این کهن‌الگوها در شعر و نثر زمینه‌ای است برای پیدایی ادبیات تطبیقی. گاه نیز مسئله ساده‌تر از این‌ها است و سخن از حلّ-وهضم آثار ادبی ملتی در ملت دیگر است. بی‌تردید ادبیات تطبیقی حاصل تمدن شرق و غرب است چراکه ورود انگلیسی‌ها به هند و تحقیق در اسطوره‌ها و زبان‌های باستانی موجب تأثیر و تأثرهای ادبی زیادی شد.

اما چه چیز سبب پیدایی این نوع نقد ادبی و دانش تطبیقی در میان دیگر دانش‌ها گردید؟ باید گفت دانش‌های تطبیقی واکنش‌هایی‌اند به تخصصی‌شدن افراطی علوم و از این جهت است که این دانش ماهیت بین‌رشته‌ای دارد. حتی این مسئله به‌لحاظ روان‌شناسی اجتماعی هم بررسی‌پذیر است. شاعر و نویسنده نباید در جزیره‌ای منحصر به فرد محصور بماند بلکه دانش او باید با دیگر دانش‌ها ممزوج شود چراکه به‌لحاظ روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه هر شیء در قیاس با چیز دیگر شناخته می‌شود.

نوع نگرش پژوهش‌گران به این رشته از آغاز تا کنون گوناگون بوده است و منجر به زمینه‌های پژوهشی متفاوتی شده است به‌طوری‌که هر کدام از این پژوهش‌گران ادبیات تطبیقی را گاه با مدنظر قرار-

دادن اختلاف زبان و اثبات ارتباط تاریخی و گاه با مدنظر قراردادن ارتباط آن با سایر رشته‌ها و به بیان دیگر توجه به شاخه‌هایی از آن و بی‌توجهی به برخی دیگر باعث پیدایی تعاریف و نظریه‌ها و مکاتب متفاوتی شده‌اند که در رأس آن‌ها دو مکتب بنیادین فرانسوی و امریکایی قرار دارد و سایر نحله‌های امروزی همگی از آن‌ها متأثرند.

نتیجه‌گیری و مباحث آینده

بحث حاضر بیشتر به معرفی کلی و جلب توجه به اهمیت و نقش دانش‌رشته‌ی ادبیات تطبیقی در مباحث راهبردی برآمده از و مرتبط با فرهنگ‌پژوهی (های) مقایسه‌ای در مطالعات جهانی‌شدن اختصاص یافته است. با مرور فشرده‌ی تاریخچه‌ی پیدایی و تفاسیر مربوط به ادبیات تطبیقی نشان داده شد که ایده‌های جهانی‌شدن، جهانی‌اندیشی و گذر از مرزهای - خواه نظری خواه تاریخی و جغرافیایی و سیاسی و... - موجود و تقارب فرهنگ‌ها نه چندان جدید است نه چندان در انحصار مباحث و مسائل اقتصادی و سیاسی و فناورانه. از آنجاکه زبان، کارکردهای بی‌شمار آن در گونه‌ها و قالب‌های متنوع و در سطحی دیگر کلیه‌ی آفرینش‌های زبانی - ادبی از مهم‌ترین و بارزترین مشخصه‌های فرهنگی مللاند بررسی آن - ها به منظور شناخت و استخراج اشتراکات و افتراقات از سویی و تطبیق چگونگی و شرایط پیدایی، بالندگی و کارکردی‌شان در سطوح درونی (تطبیق ادبیات هر فرهنگی با شرایط خود آن فرهنگ به صورت در زمانی و هم‌زمانی) و بیرونی (تطبیق براساس شرایط و ملاحظات بینا فرهنگی منطقه‌ای و جهانی) از سوی دیگر می‌تواند هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ عملی - راهبردی افق‌های نوی برابر فرهنگ‌های جست‌وجوگر بگشاید.

منابع

الویری، محسن (1382) «دین و جهانی‌شدن، فرصت‌ها و چالش‌ها»، جهان‌شمولی اسلام و جهانی‌سازی: مجموعه مقالات شانزدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، به اهتمام طه مرقاتی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

برت، ادوین آرتور (1369) مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

تافلر، الوین و هایدی تافلر (1376) به سوی تمدن جدید: سیاست در موج سوم، ترجمه محمدرضا جعفری، تهران، نشر سیمرغ.

- خراسانی، حبیب (1388) «جهانی‌سازی ادبیات»، کیهان، ش 19454.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (1369) *نقد ادبی: جستجو در اصول و روشها و مباحث نقادی با بررسی در تاریخ نقد و نقادان*، تهران، امیرکبیر.
- _____ (1388) *نقش بر آب*، تهران، سخن.
- سوئیزی، پل و دیگران (1381) *جهانی‌شدن با کدام هدف؟*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، آگاه.
- شیمیل، آن‌ماری (1375-1374) «یوهان گ. هردر و فرهنگ ایرانی»، ترجمه محمد فرمانی، فصلنامه هنر، ش 30: 614-624.
- فیروزآبادی، سیدسعید (1390) «گوته و مفهوم ادبیات جهانی و تطبیقی»، *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، س 3 (12).
- واترز، مالکوم (1379) *جهانی‌شدن*، برگردان اسماعیل مردانی گیوی، سیاوش مریدی، تهران، سازمان مدیریت صنعتی.
- ولتون، دومینک (1387) *جهانی‌سازی دیگر با کتاب‌شناسی و نمایه موضوعی*، ترجمه عبدالحسین نیک-گهر، تهران، فرهنگ معاصر.
- یوست، فرانسوا (1387) *مفهوم ادبیات جهان*، ترجمه علیرضا انوشیروانی، فصلنامه ادبیات تطبیقی (5).

Bartelson, Jens (2000) "Three Concepts of Globalization", *International Sociology* (SAGE, London), vol. 15(2): 180–196.

Birus, Hendrik (2000) "The Goethean Concept of World Literature and Comparative Literature", *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 2.4: <http://docs.lib.purdue.edu/clcweb/vol2/iss4/7>

Corbineau-Hoffmann, Angelika (2004) *Einführung in die Komparatistik*, Berlin: Schmidt Erich Verlag.

Eckermann, Johann Peter (1975) *Gespräche mit Goethe*, Wiesbaden, Brockhaus.

- Galik, Marian (2000) "Concept of World Literature, Comparative Literature and a Proposal", *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 2.4: <http://docs.lib.purdue.edu/clcweb/vol2/iss4/8>
- Giddens, Anthony (1990) *The Consequences of Modernity*, CA: Stanford University Press.
- Hannerz, Ulf (1990) "Cosmopolitans and Locals in World Culture", *Theory, Culture & Society* (SAGE, London), vol. 7: 237-251.
- Robertson, Roland (1994) *Globalization: Social Theory and Global Culture*, Sage.
- Rückert, Friedrich (2010) *Gedichte von Friedrich Rückert*, Nabu Press.
- Strich, Fritz (1957) *Goethe und die Weltliteratur*, Bern: Francke.
- Wellek, Rene (1965) *A History of Modern Criticism*, 5 vols, New Haven and London.